

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما در ارتباط با حدیث شرط بود. صحبت راجع به این است که بالاخره می شود از حدیث شرط، صحت معاطاة را استفاده کرد یا نه؟ در جلسه ی گذشته سوالی مطرح کردیم ولی یکی دو نفر از رفقا ابهاماتی داشتند و من احساس کردم که یک مقداری از این بحث، توضیح لازم دارد. یک تنمه ای از توضیح را می گویم و بعد وارد بحث بعدی می شویم.

بحث ما این بود که چرا شیخ حدیث شرط یعنی "المؤمنون عند شروطهم" یا "المسلمون عند شروطهم" یا "فإن المسلمون عند شروطهم" - که حالا در بحث سند، اختلاف تعبیرش را می گویم ولی بالاخره جناب شیخ از لسان نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله عبارت "المؤمنون عند شروطهم" را نقل کرده اند - چرا جناب شیخ این حدیث را برای صحت معاطاة نیاورده است ولی برای لزوم معاطاة آورده است؟ لذا شما که نگاه کنید می بینید دلیل هشتمی که جناب شیخ برای لزوم معاطاة می آورد - یعنی آخرین دلیل ایشان - همین حدیث "المؤمنون عند شروطهم" است. لزوم را با این حدیث ثابت می کند ولی برای صحت معاطاة این حدیث را نیاورده است. این باید معلوم شود که چرا نیاورده اند. بعد هم گفتیم که محقق خوئی هم این کار را نکرده است. یعنی محقق خوئی

حدیث شرط را در بحث لزوم مطرح می کند اما در بحث صحت مطرح نمی کند. شیخ، حدیث شرط را هم در لزوم معاطاة و هم در اول بحث خیارات بحث می کند.

گفتیم ریشه ی این کار شیخ، یک نکته ی فنی است. نکته ی فنی اش این است که آیا اگر یک دلیلی دلالت مطابقی اش از حجیت افتاد، می شود دلالت التزامی اش را حجت دانست یا نه؟

عدم مجازیت عام در تخصیص به متصل:

من اول این نکته را توضیح می دهم. اگر یادتان باشد ما در مساله ی تخصیص بحثی داریم که مخصص اگر متصل باشد، منجر به مجازیت نمی شود. وقتی مولی می گوید "أكرم العلماء الا الفساق" قداما فکر می کردند که "الا الفساق" مجازیت ایجاد می کند. متاخرین گفتند که این مجازیتی ایجاد نمی کند بلکه این از باب "ألف سنة إلا خمسين عاما" است و ما تعدد دال و مدلول داریم. "ألف" باید "ألف" باشد و "إلا" به منزله ی کسر است و "خمسين" از "ألف" کسر شود تا حاصلش نهصد و پنجاه شود. اما معنایش این نیست که در "ألف سنة إلا خمسين عاما"، "ألف" نهصد و پنجاه است. قداما فکر می کردند که اگر در "أكرم العلماء" مثلا علماء هزار نفر باشند و "إلا الفساق" پنجاه نفر باشد و باید پنجاه از هزار کم شود، تحلیلش این طوری می شود که در "ألف سنة إلا خمسين عاما" آن استثناء به متصل "ألف" را تبدیل به نهصد و پنجاه کرده است لذا استعمال "ألف" در غیر ما وضع له و مجاز است.

متاخرین می گفتند خیر! بلکه این "ألف سنة إلا خمسين عاما" از باب تعدد دالّ و مدلول است. "ألف" همان "ألف" است، "إلا" هم همان "إلا" است و "خمسين" هم همان "خمسين" است و نهصد و پنجاه می شود. لذا متصل را حل کردند.

مخصص منفصل تنها حجیت عام را ساقط می کند:

بعد یک عده گفتند این را قبول می کنیم اما در منفصل قضیه چه می شود؟ مثلا اگر مولی گفت "أكرم العلماء" و بعد یک دلیل منفصلی آمد و گفت "لا تكرم الفساق من العلماء" این جا که دیگر تعدد دالّ و مدلول نیست! ریشه ی این بحث از جهت تاریخ علم اصول همین است. در این مثال منفصل "أكرم العلماء" تمام می شود و دیگر "إلا خمسين عالما" ندارد. یک دلیل منفصلی می آید و می گوید "لا تكرم الفساق من العلماء" این "من العلماء" هم باید باشد تا خاص شود و إلا عموم و خصوص من وجه می شود و یک چیز دیگری می شود. می گویند این را دیگر باید قبول کنید که مجاز است. جواب می دهند خیر! این هم مجاز نیست. چون مخصص منفصل در واقع حجیت را از کار می اندازد. چطور؟ توضیح مختصرش این می شود که وقتی دستور "أكرم العلماء" صادر می شود، این دستور، یک مدلول تصویری دارد، یک مدلول تصدیقی نوع اول دارد. یعنی مولی در این دستور اراده ی همه ی علماء را کرده است. عام، عام استغراقی است. معنای تصویری اش سر جای خودش هست. مدلول تصدیقی نوع اولش، که متعلق اراده ی استعمالی است در مجموع چه چیزی است؟ هزار است. اما این هزار، اگر مخصص منفصلی پیدا کرد از باب این که ما اظهر را بر ظاهر مقدم کنیم یا نص را بر ظاهر

مقدم کنیم، می گویند آن "لا تکرّم الفساق" از باب خاص اظهر است، چون بر بخش خاصی از علماء تمرکز می کند، یا مخصص منفصل ما "یحرم إکرام الفساق من العلماء" باشد که نص در حرمت شود. می گفتند از باب این که مخصص اظهر است، یا از باب این که آن خاص، نص است، حجیت آن عام را در استغراق محدود می کند. در حجیت دخالت می کند. وقتی در حجیت دخالت کرد، دیگر مشکلی نداریم چون فقط حجیت محدود شده است. لذا در سیستم علم اصول می گویند دخالت دلیل منفصل در عرصه ی حجیت است. اگر مخصص منفصل نیامد و زمان حاجت رسید، می گوییم پس حتما همین قدر را مولی خواسته است و همین که ظاهر دلیل است، همین را هم مولی واقعا خواسته است پس در عمومش حجت است. اما اگر مخصصی آمد، از باب این که مخصص اظهر یا نص است می گوییم حجیت آن عام محدود به ما عدا الخاص می شود. لذا مخصص متصل یک طور کار می کند و مخصص منفصل یک طور دیگر کار می کند. برای همین در تفصیلاتی که قداماء می دادند در مخصص منفصل بیشتر دچار مشکل می شدند نه حتی در متصل! در آن تفصیلات در أقوال که نگاه کنید می بینید که در مورد منفصل بیشتر مشکل پیدا می کردند. متاخرین آمدند گفتند در منفصل فقط حجیتش جا به جا می شود.

اجماع مدعای شیخ، مخصص منفصل حدیث شرط و آیه ی "أوفوا" است:

حالا برگردیم سراغ بحث خودمان؛ "المؤمنون عند شروطهم" ظاهر در لزوم شرط است. یعنی شرط لازم الوفاء است. لذا این دلیل را دلیل "عموم وفاء به شرط" می گویند. لذا در روایت هم "فلیف"

آمده است. در ادله ی مهور می آید در جاهای دیگر هم می آید که باید به شرطش وفاء کند. مثل "أوفوا بالعقود" که ظاهرش وجوب وفاء به عقد بود. یعنی "يجب الوفاء بالعقد" منتهی عرض کردم که عقد، معاطاء را می گرفت، حرفی نداشتیم، بیع را می گرفت، اما این که شرط، بیع و معاطاء را می گیرد را إن شاء الله بحث می کنیم. شیخ هم این را بحث کرده است. به این ها شروط ابتدائی می گویند در مقابل شروط ضمنی که بحث این را انجام می دهیم. اگر فرض کردیم که شرط، بیع و معاطاء را گرفت، این لزوم از آن در می آید و در آن هیچ حرفی نیست. در این صورت مدلول مطابقی اش وجوب وفاء به عقد، یا بیع می شود بنابراین این که شرط، بیع را بگیرد. این مدلول مطابقی اش می شود. اما از آن طرف دیگر شیخ ادعا کرده است که اجماع بر عدم لزوم معاطاء داریم. اجماع، مخصص منفصل می شود. مخصص منفصل هم حجیت آن دلیل عموم وجوب وفاء به شرط را از بین می برد. لذا جناب شیخ با اجماعی که ذکر کرده است خواسته بگوید که "أوفوا بالعقود" که ظاهر در وجوب وفاء به عقد است در معاطاء حجت نیست. "المؤمنون عند شروطهم" که ظاهرش وجوب وفاء به شرط است - بنابراین که اجماع مخصص منفصل است و کار مخصص منفصل، دخالت در حجیت است - در معاطاء حجت نیست. اگر مخصص منفصلی مثل اجماع آمد و حجیت مدلول مطابقی "أوفوا بالعقود" یا "أوفوا بالشروط" از بین رفت، آن موقع می گوییم اگر تخصیص نمی خورد، قبل از این که اجماع بیاید، مفاد این دلیل "يجب الوفاء بكل عقد" ، "يجب الوفاء بكل شرط" بود. در این صورت می توانستیم بگوییم که وقتی هر عقدی لازم الوفاء است پس حتما صحیح است که لازم الوفاء است. یعنی یک مدلول التزامی به نام صحت کل عقد و کل شرط از آن در می آوردیم. آن موقع می توانستیم از این دلیل از باب این که حجت در لزوم است هم در بحث لزوم استفاده کنیم و هم می

توانستیم از باب این که مدلول التزامی اش، حجت در صحت است از آن در صحت استفاده کنیم و مشکلی هم نداشتیم. اما اگر مخصصی آمد و حجیت آن را در یک جایی از بین برد، مثلا بگوید "يجب الوفاء بكل عقد ليس بحجة في المعاطاة" یا "يجب الوفاء بكل عقد ليس بحجة في المعاطاة". اگر حجیت مدلول مطابقی رفت، آیا می توانیم بگوییم که حجیت آن در صحت معاطاة سر جایش باقی می ماند؟! یعنی بگوییم این دلیل قبل از مخصص، هم لزوم هر شرطی را تحویل ما می داد و هم صحت آن را تحویل ما می داد. مخصص آمد و لزوم را در معاطاة از بین برد، حالا چه اشکالی دارد که بگوییم مدلول مطابقی اش تخصیص خورده و حجیتش از بین رفته است ولی مدلول التزامی اش به حجیت باقی است؟! این اختلاف محقق خوئی با استادشان محقق نائینی است. محقق نائینی می گوید هیچ اشکالی ندارد که مدلول التزامی به حجیتش باقی بماند. آقای خوئی می گوید نمی شود. چون نمی شود و من محقق خوئی، من شیخ انصاری، قائلم که این ها ظاهر در لزوم هستند و لزومشان به واسطه ی اجماع تخصیص خورده است و حجیتش در معاطاة از بین رفته است لذا در صحت هم دیگر نمی توانم از آن ادله استفاده کنم. لذا محقق خوئی نه "أوفوا بالعقود" را در ادله ی صحت ذکر کرده است و نه حدیث شرط را ذکر کرده است. شیخ هم همین طور.

تفاوت حدیث شرط و آیه ی "أوفوا" با آیات "أحل" و "تجارة" در ما نحن فیه:

إن قلت بسیار خب! پس چرا "أحل الله البيع" یا "تجارة عن تراض" این طوری است؟ شیخ این دو آیه را هم در صحت ذکر کرده است و هم در لزوم ذکر کرده است. جواب این است که آن جا مدلول

مطابقی، صحت است. "أحل" بالمطابقة صحت را می رساند. "تجارة عن تراض" مدلول مطابقی اش، ظاهر در صحت است. اگر صحت درست شود و مدلول التزامی اش لزوم باشد یعنی بگوییم معنای "أحل الله البيع" این است که بیوع عرفی صحیح اند، یا معنای "تجارة عن تراض" این باشد که تجارت از روی رضایت عرفی صحیح است، اگر این به معنای صحت باشد و ما هم از آن لزوم را در آوردیم و فرض کردیم که دلالت التزامی بر لزوم هم بکند، آن موقع اجماع، معاظاة را از دلالت التزامی بیرون برد، خب اشکالی ندارد! اجماع می آید حجیت را در محدوده ی مدلول التزامی از بین می برد. محقق خوئی می گوید خب ما با این که مشکلی نداریم! اگر یک دلیلی آمد و مخصص منفصل اش در محدوده ی دلالت التزامی آن دلیل دخالت کرد، مدلول مطابقی اش که از حجیت نمی افتد! لذا می بینیم که جناب شیخ "أحل الله البيع" و "تجارة عن تراض" را هم در صحت می آورد و هم در لزوم می آورد. اشکالی ندارد که صحت هر عقدی و صحت هر تجارتی را ثابت کند، بعد هم از آن لزوم هر عقدی و لزوم هر تجارتی را در بیاورد و اجماعی که می گوید معاظاة لزوم ندارد، مخصص در مدلول التزامی باشد و کاری به مدلول مطابقی نداشته باشد.

اما در "أوفوا" و در حدیث شرط، جریان بر عکس است. یعنی در "أوفوا" مدلول مطابقی، لزوم است. اگر حجیت در مدلول مطابقی از بین رفت، دیگر مدلول التزامی قابل اخذ نیست. اما اگر حجیت در مدلول التزامی از دست برود چه اشکالی دارد که مدلول مطابقی سر جایش بماند؟!

لذا گفتیم که این بحث، بحث بسیار مهم اصولی است. خدا رحمت کند مرحوم شهید صدر را که همین جا با استادشان بحث دارند. امام هم دیدگاهی دارند. گفتیم این بحث، جایش در اصول است و آن جا

باید بحث کنیم که آیا مدالیل مطابقی و التزامی همان طور که در وجود با هم هستند - یعنی مدلول مطابقی باید باشد تا التزامی متولد شود - آیا در حجیت هم همین طوری است؟ محقق نائینی می گوید خیر! این ها در وجود با هم هستند اما در حجیت لازم نیست که با هم باشند مخصوصا اگر مخصص منفصل بخواهد دخالت کند از باب تطابق اراده ی جدی و استعمالی.

ولی فعلا بهترین توضیحی که برای فرمایش شیخ و برای فرمایش محقق خوئی - چون خودشان این طور شرح مفصل ندادند - می شود داد این است که چون شیخ و محقق خوئی قائل هستند که دلالت مطابقی که از حجیت بیافتد، دلالت التزامی هم از حجیت می افتد، لذا "أوفوا بالعقود" را در ادله ی صحت ذکر نکرده اند، حدیث شرط را هم ذکر نکرده اند چون قائل به عدم حجیت مدلول مطابقی اش در معاطاة هستند.

اشکال ارسالِ سندیِ نبوی و حل آن با تمسک به استفاضه ی مضمونی:

حالا باید برویم سراغ خود روایت و در مورد سند و دلالتش بحث کنیم.

اگر ما بخواهیم با عبارت شیخ کار کنیم که ایشان "المؤمنون عند شروطهم" را از لسان شریف نبی اکرم صلی الله علیه و آله ذکر کرده اند و این روایت را نبوی ببینیم، خب این روایت نبوی، در سندش ارسال وجود دارد. اما اگر به این روایت، این طوری نگاه نکنیم یعنی نگوئیم "المؤمنون عند شروطهم" بلکه مضمون روایت را مد نظر قرار بدهیم، و یک نوع استفاضه ی معنوی برایش قائل

شویم و بگوییم در تعابیر مختلف، "المومنون" داریم "المسلمون" داریم، این روایات را نه از نبی مکرم صلی الله علیه و آله بلکه از ائمه ی اهل البیت علیهم السلام داریم، روایات مختلفی داریم. "فإن المسلمون" هم داریم. مضمون اگر این باشد - خوب به این نکته توجه کنید چون بعدا در این رابطه با محقق خوئی کار داریم - و ما بخواهیم با این مضمون کار کنیم، بله! این مضمون مشکل سندی ندارد. این مضمون به دو دلیل قابل استدلال است. البته خود روایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله هم یک دلیل خاص دیگر دارد که مشکل ارسالش را حل می کند.

بعد از بحث سند وارد دلالت می شویم. فقط حواستان باشد که وقتی وارد دلالت می شویم باید تکلیف روشن شده باشد که با "المومنون" می خواهیم وارد بحث دلالت شویم یا با "المسلمون" یا با "فإن المسلمون" می خواهیم وارد بحث شویم؟ چون در دلالت ها یک مقداری دقائق پیش می آید. لذا اول بحث سند می کنیم بعد هم فرمایشات محقق خوئی را رسیدگی می کنیم و بعد إن شاء الله در وادی دلالت روایت را رسیدگی می کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.